مکتوب خویش از الف آه کرده‌ایم / کاغذ دریده‌ایم و قلم را شکسته‌ایم

صایب بعیب خویش فتاده است کار ما / زانو زبان ز نیک و بد مصلحی بسته‌ایم

در شهر اگر ملول نگردیم چون کنیم / دامان دود نیست که مشق جنون کنیم

ما کاسه پیر بخورده فلک کاسه سرنگون / در خان و مان خرابی هم سعی میکنیم

چون رود نیل کوچه دهد چرخ نیلگون / انگه که پیر دجوهر تیغ قضا برون کنیم

ما مرد قطع کردن این راه نیستیم / خاری که چون ز خویش بگر لاله گون کنیم

صایب جدال شیوه ما نیست در مصاف / با خصم را بحرب زبانی زبون کنیم

پیش دل عرض از دو گوهر دریا کنیم / عرض هنر زهره دجال لعنی چه کنیم

از گران جانی ز روی زمین نیلی شد / آرزوی سیر عالم بالا چه کنیم

مهر آن نیست که از ذره فراموش کند / طرف وعده کریست تقاضا چه کنیم

میرود قافله عمر بسرعت امروز / ما در اندیشه آنیم که فردا چه کنیم

جهل اشبنم دهر خورشید بود دست دراز / بسر قضا عرض هنر را چه کنیم

کوه بر نیست زمی ستار نفیس عالم / ما بکنج جگر زیر لم ار نسر چه کنیم

سنگ را

سنگ را اگر نرم موم نماید صایب / ما با این شیشه دلی روی بعبها چه کنیم

خیمه دل در سواد اعظم سودا زدیم / دست از ما بود مهر خویش بر بالا زدیم

جو حباب از وزن هستی که عین بیجاست / سر برآوردیم و دیگر غوطه در دریا زدیم

سینه ما جون صدف آینه دار گوهر است / بر کمر جون کوه دامان استغنا زدیم

آب حیوان در حقیقت بی نیازی بوده است / ما بظلمت جون سکندر قطره مینا زدیم

با دل رم کرده یکجا آرمیدن مشکل است / دامن خود را اگر بر دامن صحرا زدیم

خاک را در پا شمردیم از زورا موج خون / بر سر قاف قناعت خیمه عنقا زدیم

دست ما و دامن سید است و پای بعد ازین / خاطر شد کار ما جندانکه دست و پا زدیم

آستین بر هر چه افشاندیم و دست ما گرفت / رو بجا آورد بر هر چه پشت پا زدیم

کی بیت خاک تیره صایب تا کند تسخیر ما / خاک در چشم سپهر از همت والا زدیم

نه که در پیش تو اظهار محبت نکنم / لب خود زخم دندان مروت نکنم

نگرفت جسراغ از عدم آباد کسی / جون بیک بوسه ز لعل تو قناعت

آن غیورم که اگر تشنه بمیرم نکنم / بقدح دست دراز از سر رغبت نکنم

Copyright © King Saud University